

قدیم شمیران، مقابل سفارت انگلیس برای این که با مینی بوس حامل دانش آموزان تصادف نکند، مسیر اتومبیلش را تغییر داد، غافل از این که این تغییر مسیر راهی است به سوی مرگ و حذف او از عرصه‌ی زندگی. در ماشینش باز شد و آن مرحوم از ماشین به بیرون پرت گردید و سرش سخت به جدول جوی خیابان خورد.

[حافظ: بقیه‌ی داستان را از زبان دکتر حسین کریم‌زاده عقدا که در صحنه بود و فروغ را به بیمارستان هدایت رسانید، باید شنید.]

غزل‌های فروغ

فروغ هیچ‌گاه نخواست است خود را در زنجیر غزل و سایر قالب‌های شعر قدیمی گرفتار کند. با این وجود هرگاه که به تجربه در زمینه‌ی غزل پرداخته است، چهره‌ی موفق دارد مانند غزل زیر که استقبالی‌ست از غزل هوشنگ ابتهاج «الف سایه» شاعر مورد علاقه‌اش که در بیست سالگی سروده است.

چون سنگ‌ها صدای مرا گوش می‌کنی

سنگی و ناشنیده فراموش می‌کنی

رگبار نوبهاری و خواب دریاچه را

از ضربه‌های وسوسه مغشوش می‌کنی

دست مرا که ساقه‌ی سبز نوازش است

با برگ‌های مرده هم‌آغوش می‌کنی

گمراه‌تر ز روح شرابی و دیده را

در شعله می‌نشانی و مدهوش می‌کنی

ای ماهی طلایی مرداب خون من

خوش باد مستیت که مرا نوش می‌کنی

در سایه‌ها فروغ تو بنشست و رنگ باخت

او را به سایه از چه سیه‌پوش می‌کنی؟

نظریات نویسندگان و شعرا درباره‌ی فروغ فرخزاد

علی‌اکبر کسمایی: فروغ دردمندانه لذت می‌برد و هنرمندانه درد می‌کشید. سادگی و صداقت و شهامت او آدمی را افسون می‌کرد؛ افسونی توام با تحسین و احترام. فروغ زنی بسیار ساده بود. نقابی بر چهره نداشت. هنگام شعر گفتن تمام روحش در نگاهش و در لب‌های لرزانش جمع می‌شد و همان‌گونه به هنگام الهام همه جان و دلش را در شعر می‌ریخت.

دکتر اسماعیل نوری علا: شعر فروغ، شعر اندیشه نیست، شعر

زندگی است که آدمی روبروی جهان و دیگر آدم‌ها می‌ایستد و واکنش نشان می‌دهد. با این تفاوت که این آدم از ما حساس‌تر، پیچیده‌تر و لطیف‌تر است. زندگی فروغ با عشق هیاهو و تظاهر آغاز می‌شود ولی در تسلیم به طبیعت و سکوت و بی‌تفاوتی پایان می‌پذیرد و عشق در طبیعت او مستحیل می‌شود.

دکتر رحمت مصطفوی: همه‌ی سیر وجود فروغ در صدای اوست، در پیام اوست حتی شکلش، رنگش، فرم شعرش و اخلاقیاتش در رابطه‌ی ناگسستگی با صدایش، با پیامش دارد و اگر صدا و پیام را دریابیم همه‌ی معماها و مساله‌های دیگر مربوط به فروغ خود به خود حل می‌شود. فروغ یکپارچه عشق به زندگی بود و یک دنیا شور در سیراب کردن این عشق و با این عشق سرشار به زندگی و با این ایمان تزلزل‌ناپذیر بر لزوم وحدت شعر و زندگی دشمن شماره‌ی یک سالوس و ریا می‌شود.

وقتی آثار فروغ را مرور کردید، درباره‌ی آن تأمل کردید و به اندیشه فرو رفتید، خواهید دید که فروغ برای جامعه‌ی ما به قول آن شاعر فرانسوی پیامبر فردا مانی است که می‌خندند.

دکتر صدرالدین الهی: ستاره همیشه عشق بزرگ فروغ بود. در کتاب‌های پیشش ستاره‌ها را جابه‌جا می‌بینیم و در تولدی دیگر بیست بار ستاره روی شعرش چکیده است و او بیست بار از ستاره صحبت کرده است.

فروغ هنوز حرف‌های بسیار داشت و هنوز همه‌ی حرف‌هایش را بازگو نکرده بود. فروغ جای بزرگی در شعر معاصر ما داشت.

طاهره صفارزاده: فروغ به دو هنر آراسته بود. خوب زندگی کردن و خوب شعر گفتن و به چشم خودش و به خواست خودش اعتقاد داشت و راه را آن‌طور که می‌خواست هموار می‌کرد. مرگ زودرس او زندگی هنرش را وسیع‌تر و مسلّم‌تر کرد.

یدالله رویایی: فروغ تصویری یگانه از کارش و زندگی‌اش بود، هیچ‌گاه از سر عقده، تظاهری به شاعرانه زندگی کردن نمی‌کرد، او بسیار درد و بحران بسیار داشت. او دوام حیثیت آدمی بود.

نصرت رحمانی: با مرگ چیزی از دست نمی‌رود، حتی مرگ نیما یا فروغ. بگذار بالاتر برویم، مرگ حافظ ضایعه‌ی بر ادبیات ما نبود چرا که در دنیای هنرنه کسی می‌میرد، نه کسی می‌ماند. می‌خواهم بگویم با مرگ در واقع یک هنرمند متولد می‌شود و عامل زمان اگر کسی شایسته باشد چهره‌ی درخشانی می‌پرورد.

م.آزاد: ذهن فروغ ذهن اجتماعی بود. ذهنی که در

تنها صداست که می ماند

احمد جعفری - آمل

یکی از مشخصات شعر جدید فارسی توجه صریح و آگاهانه به مسایل اجتماعی است. «فروغ» مخصوصاً نسبت به مسایل اجتماعی دوره‌ی خود دیدی حساس و انتقادی دارد. او گاهی در مقام یک زن عاصی و سرکش و از طرفی روشنفکر که حاضر نیست به زندگی عادی و مظلومانه‌ی زن ایرانی تن در دهد، با قوانین و عرف حاکم، درگیر می‌شود و این یکی از زمینه‌های اصلی شعر اوست. او نسبت به قانون و فرشته‌ی عدالت بدبین است، قوانین همیشه او را هم‌چون دیگر هم‌جنسانش محکوم شناخته است:

وقتی که اعتماد من از ریسمان سست عدالت آویزان بود / و در تمام شهر / قلب چراغ‌های مرا تکه‌تکه می‌کردند. فروغ در مقابل آن همه تعدی به «عشق» پناه می‌برد: دریافتیم / باید باید / دیوانه‌وار دوست بدارم. فروغ هرچند مردم عادی و زحمتکش دور و بر خود مخصوصاً زنان را دوست دارد، اما به طور کلی مردمی را که بی‌اختیار و اراده از این سو به آن سو می‌روند و جز جلوی پاهای خود چیزی نمی‌بینند، به باد انتقاد می‌گیرد و آنان را «جنازه و تغالیه‌ی یک زنده» می‌خواند، او نسبت به مردمی که هیچ‌گاه دوستی و دشمنی آنان را نمی‌توان شناخت، نظری بدبینانه دارد: و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است / که هم‌چنان که ترا می‌بوسند / در ذهن خود طناب دار ترا می‌یافتند.

فروغ نسبت به اعیان و اشراف نیز نظر خوشی ندارد و از اختلاف طبقاتی انتقاد می‌کند. خود او مزه‌ی تلخ فقر را چشیده بود و حتی گاهی برای پول «توجیبی» در مضیقه بود. از این رو فروغ خواب نجات دهنده‌ی را می‌بیند که سرانجام خواهد آمد و آن همه مشکلات ریز و درشت را حل خواهد کرد: من خواب دیدم که کسی می‌آید / و اسمش آن چنان که مادر / در اول نماز و در آخر نماز صدایش می‌کند / یا قاضی القضاة است / یا حاجت‌الحاجات است این حس رافت و مهربانی و حساسیت اجتماعی در زندگی او هم متجلی می‌شود. فروغ از زندگی جذامیان فیلم تهیه می‌کند و کودک یکی از آنان به نام حسین را به خانه‌ی خود می‌آورد و بزرگ می‌کند.

فروغ: «... به یک چیز دیگر هم معتقدم و آن «شاعربودن» در تمام لحظه‌های زندگی است. شاعر بودن یعنی انسان بودن.»

و به راستی که با پاکی و صمیمیت و سادگی و از همه مهم‌تر با انسانیت نوشت و زیست و در ۲۴ بهمن ۱۳۴۵ به دیار باقی شتافت. پرواز را به خاطر بسیار / پرنده مردنی ست. شعری به «یاد فروغ»، از سهراب سپهری: ... و بارها دیدیم / که با چقدر سبد / برای چینن یک خوشه‌ی بشارت رفت / ولی نشد / که روبه‌روی وضوح کبوتران بنشیند / و رفت تالاب هیچ / و پشت حوصله‌ی نورها دراز کشید / و هیچ فکر نکرد / که ما میان پریشانی تلفظ درها / برای خوردن یک سیب / چقدر تنها ماندیم. ■

منابع:

۱- نگاهی به فروغ، دکتر شمیسا: ۲- فروغ، امیر اسماعیلی

جست‌وجوی دنیای مشرقی‌ست، امروز همه ارزش فروغ را شناخته‌اند و هیچ‌کس در مقام شعر و شاعری او شک نمی‌کند.

محمد زهری: فروغ کارآمدترین و شاعرترین زن دیار ما بود. تبلور و لطافت زنانه‌ی شعرش از ویژگی سخنش خوب بود در کلامی صمیمی بیان می‌کرد، در شعرش زندگی موج می‌زد. گاه پرخاشگری بود که کلامش حماسه‌ی انسان بود گاه شوخ‌طبعی که هزل را خمیرمایه یا خرده‌گیری بر نابسامانی‌های می‌ساخت، آزاد زیست از او سخن گفت همان هست که بود.

مسعود فرزاد: به حقیقت دیوان رودکی دوباره گم‌شده. یک‌بار آنچه بود که گفتند نابود شد و بار دیگر رودکی دیگری نابهنگام مرد و شعرهایش ناسروده ماند و آنچه می‌توانستیم داشته باشیم نداریم، فروغ به عقیده شخصی من چیزی در حدود حافظ بود.

محمدعلی سپانلو: شعر فروغ شعر روز نماند طلب جاودانگی کرد لاجرم از فرم‌های هیجان‌انگیز گوینده ویران شده ویرانگر زندگی کناره گرفت اگر یادبودهای رفاقت بگذارد، زمان او را در وضوح خیره‌کننده می‌بینیم و ردپا و اثرش را در نهفت ادبیات جدید ایران.

فریدون رهنما: فروغ می‌دانست که زیستن بالا رفتن است. به هر حال جای توقف کردن نیست. می‌دانست آن‌چه مبهم است، نطفه‌های هستی است نه حرف‌های پوسیده. به یک نوع برداشت ترکیبی و همه‌جانبه رسیده بود به یک نگاه سنجیده. ■

مشکلات خط فارسی

مهندس حسین جلی

□ در شماره‌ی ۶۴ آن ماهنامه‌ی وزین شرح مفصلی درباره‌ی خط فارسی به قلم آقای محمدرضا ملوندی دبیر محترم بازنشسته‌ی تربیت معلم درج شده بود. قبلاً نیز این جانب درباره‌ی خط فارسی مقاله‌یی تقدیم نموده بودم که در شماره‌ی ۵۰ درج فرموده بودید.

درباره‌ی مشکل تدریس در سال اول دبستان نیز مقاله‌یی تقدیم نموده بودم که مع‌الاسف درج نگردید.

نکته‌یی که در مقاله‌ی ایشان نظر مرا جلب کرد، فقط مشکل تدریس در سال اول دبستان بود که مرا بر آن داشت که آن مقاله را تجدید کنم. مشکل تدریس در سال اول دبستان یک بیماری مزمن و فراموش شده است.

دانش آموز در سال اول دبستان با حروفی سر و کار پیدا می‌کند که دارای تلفظ یکسان اند، ولی شکل و املا‌ی آن‌ها با هم متفاوتند مانند: (ث، س، ص)، (ض، ظ، ذ)، (آ، عا)، (أ، ع)، (ها، ح)

حتی تشدید و تنوین و همه‌ی این‌ها را یک‌جا و با ضرب و زور سرنگ و آمپول به مغز کودک معصوم می‌خواهند تزریق کنند.

این تعارض مانند کوهی بر سر دانش آموز فرود می‌آید و از همان لحظه اول نفرت عجیبی نسبت به کلاس، درس و مشق در نوآموز سال اول دبستان به وجود می‌آورد. نوشتن دیکته جان او را به لب می‌رساند و روح حساس کودک را می‌آزارد، غلط می‌نویسد و نمره‌ی بد می‌گیرد و اشک در چشمان فشنگش حلقه می‌زند.

چاره چیست و چه باید کرد؟

۱- کلمات متداول عربی در فارسی بسیار زیاد است مثل: (حرف، ظرف، کمال، جمال، اصل، فرع و مشتقات آن‌ها) در سال اول دبستان از دیکته کردن این کلمات بالمره باید اجتناب کرد.

۲- باید زمان کاملاً کافی به تلاوت قرآن اختصاص داد که هم صدا و همراه با آموزگار و با صدای بلند از روی قرآن مجید قرائت کنند.

۳- در زبان فارسی آن قدر کلماتی وجود دارند که می‌توان جملاتی با آن کلمات ساخت که لامحاله نیمه‌ی اول دبستان را به آن اختصاص داد. ■

شعری و عکسی از: دکتر مظاهر مصفا

شعر زیر را دکتر مظاهر مصفا، شاعر توانا و استاد مسلم ادب که در بهمن ۱۳۸۸ برای شرکت در انجمن ادبی ایران به دفتر ماهنامه‌ی حافظ آمده بودند، بر قلم آوردند. انجمن ادبی ایران که میراث بزرگانی چون ادیب السلطنه سمعی، شاهزاده افسر و محمدعلی ناصح است، همه ماهه در سومین شنبه هر ماه در دفتر ماهنامه‌ی حافظ برگزار می‌گردد.

از صید سی تیر مظاهر مصفا
 چهره کارگری می بینم
 پدری مویه کنان موی کنان
 در عزای پسری می بینم
 روی میدان بهارستان باز
 لخت لخت جگری می بینم
 پسری بر سر و بر روی زنان
 داغدار پسری می بینم
 بر سر کشته‌ی افتاده‌ی شوی
 همسر مویه گری می بینم
 سخت آغشته به خون سلطان
 تخت و تاج و کمری می بینم
 آخرین می بینم

از قصیده‌ی سی تیر مظاهر مصفاً

چهره‌ی کارگری می بینم
 پدری مویه کنان موی کنان
 روی میدان بهارستان باز
 پسری بر سر و بر روی زنان
 بر سر کشته‌ی افتاده‌ی شوی
 سخت آغشته به خون سلطان



سیدحسین امین مظاهر مصفا

مکان: دفتر ماهنامه‌ی حافظ زمان: بهمن ۱۳۸۸

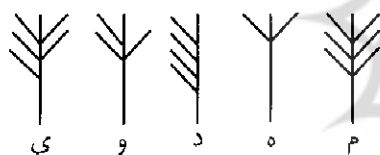
خط سروی: یک خط الرسم رمزگونه و تزئینی فارسی

علی اکبر غیور شیرازی

- به اختصار تقدیم می‌نمایم.

لازم به توضیح است که این نوع رسم الخط از ذوقیات مکتب‌خانه‌های قدیم به یادگار مانده و با دست فراموشی از یادها رفته است. تنها منبع مکتوب موجود در این زمینه، کتاب داستان‌هایی از پنجاه سال پیش به قلم سید معزالدین مهدوی است که در ص ۱۷ به شرح زیر آمده است.

«... از جمله تفریحات مکتب نوشتن خط شجری یا خط سروی بود و آن چنان است که حروف را به طریق ابجد باید در نظر داشت. ابجد - هوز - حطی - کلمن - سعفص - قرشت - ثخذ - ضطخ. و برای هر حرفی خطی قائم می‌کشند و از سمت راست و چپ خطوطی به طریق شاخه‌ها بر آن می‌کشند. آن چه در طرف راست است، علامت کلمات ابجد است و آن چه بر طرف چپ است علامت حروف آن کلمه است که حرف منظور در آن است و به حرف مطلوب ختم می‌شود. مثلاً مهدوی را چنین نویسند:



پس در خط اول، شاخه‌ی اول از طرف راست، علامت ابجد و خط دوم علامت هوز و خط سوم علامت حطی است و شاخه‌ی اول طرف چپ علامت کاف کلمن و شاخه‌ی دوم علامت لام کلمن و شاخه‌ی سوم علامت میم است.

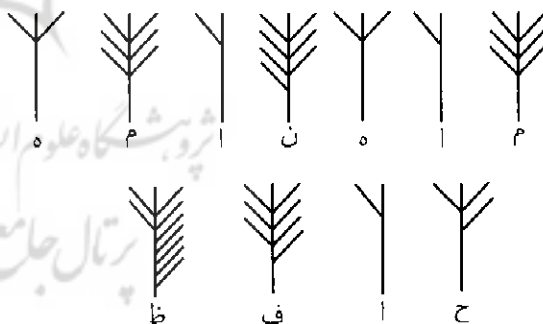
هم چنین در خط دوم، شاخه‌ی اول راست، علامت ابجد است و شاخه‌ی اول چپ علامت ه می‌باشد به همین ترتیب «د، و، ی»... متأسفانه مؤلف محترم جناب آقای سید معزالدین معزی، شاید به خاطر مشغولیات ذهنی در آن کتاب، این مطلب را به شرح روشن نفرموده و نکاتی را فراموش کرده‌اند که اینک از باب تکمیل و تتمیم مطلب و برای ضبط در گوشه‌ی از ماهنامه، به عرض شما عزیزان خواهد رسید.

در خط سروی چهار حروف، الف، ب، جیم و دال که در مجموع

یادداشت سردبیر

در ماهنامه‌ی حافظ شماره‌ی ۶۶، مقاله‌ی با عنوان «برگی از تاریخ اقتصاد در ایران: حساب سیاق» چاپ کردیم و شیوه‌ی نگارش محاسباتی «سیاق» را که تا اواخر دوره‌ی قاجار مورد استفاده بود و اکنون به کلی منسوخ شده است، از باب ضبط موارث فرهنگی کشور، شرح و توضیح دادیم. در این شماره، مقاله‌ی دیگر راجع به «رسم الخط سروی یا شجری» به قلم آقای علی اکبر غیور شیرازی چاپ می‌کنیم. این گونه رسم الخط‌های رمزگونه از قدیم در ایران مرسوم بوده است، چنان که حافظ نیز فرموده است:

من این حروف نوشتم، چنان که غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
یکی ست ترکی و تازی در این معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی
اینک این شما و این هم رسم الخط ایرانی مشهور به
سروی یا شجری. ح.ا.



این منظره‌ی زمستانی! درخت‌کاری را که در بالا مشاهده می‌فرمایید، عنوان ماهنامه‌ی حافظ است که با خط سروی و یا شجری، ترسیم گردیده است.

این خط الرسم رمزگونه و تزئینی را، چون در جایی آموزش آن را به یاد ندارم - و این ناشی از کمبود اطلاعات این قلم می‌تواند باشد